

داریوش همایون روشنفکر! تاریخ اندیش

داریوش همایون در سال ۱۳۰۷ در تهران و در یک خانواده متوسط به دنیا آمد و پدرش کارمند وزارت دارایی بود و به عنوان مستشار دیوان محاسبات انجام وظیفه می کرد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان های «فیروز بهرام» و «ابن سینا» و دوره متوسطه را در دبیرستان های «البرز» و «دارایی» به پایان برد و پس از اخذ دیپلم به دانشگاه تهران رفت و به عنوان لیسانسیه حقوق فارغ التحصیل شد.^۱ او در دوران دانشجویی که مقارن با ایام نهضت ملی کردن صنعت نفت بود، به عضویت حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران درآمد. اعضای این تشکیلات که به طور اختصاری «سومکا» نامیده می شد، دارای عقاید افراطی «ناسیونال ° فاشیستی» بودند و به تقلید از اعضای حزب نازی آلمان، یونیفورم سیاه می پوشیدند و بر آستین پیراهنشان علامتی شبیه «صلیب شکسته» را نقش می کردند. سرکردگی این گروه را فردی به نام داود منشی زاده بر عهده داشت که تحصیلات خود را در آلمان به پایان رسانده بود.^۲

اعضای حزب «سومکا» با خشونت بسیار با مخالفین خود برخورد می کردند و اغلب با چوب و چماق و دشنه و قمه به جان مردم و گروه های مخالف می افتادند. حزب «سومکا» در دوران حیات خود، منشأ هیچ فعالیت مفید و مؤثری نبود و به عنوان عامل قدرت های خارجی، جز تخریب، اذیت و آزار مردم کاری انجام ندادند. لازم به یادآوری است که بقایای حزب شاهنشاهی «پان ایرانیست» که اخیراً تحرکی از خود بروز داده اند، نیز داریوش همایون را از اعضای اولیه تشکیلات خود می دانند و در ویژه نامه ای که به مناسبت سالگرد اعدام محمدرضا عاملی تهرانی - وزیر اطلاعات و جهانگردی در کابینه شریف امامی، انتشار داده بودند، او را عضو مرکزیت این حزب و از نزدیک ترین یاران محمدرضا عاملی تهرانی و محسن پزشکیپور معرفی می کنند.^۳

۱. چهره های آشنا، انتشارات کیهان، اردیبهشت ۱۳۴۴ شمسی.

۲. کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، مصدق و نبرد قدرت، صفحه ۱۷۶

۳. ضداستعمار، بولتن تبلیغاتی و ارگان بقایای حزب پان ایرانیست، شماره دوم، صفحه ۴، اردیبهشت ۱۳۷۷ شمسی.

حزب پان ایرانیست در اواخر دهه ۱۳۲۰ شمسی به وجود آمد وزیر پوشش «وطن پرستی افراطی» (ناسیونال شونیسیم) برای محمدرضا پهلوی و مجموعه دربار فعالیت می کرد و «شاه پرستی» را از ارکان اصلی «وطن پرستی» معرفی می نمود. این حزب همانند گروهک «سومکا» از روی احزاب فاشیستی اروپا الگوبرداری شده بود. سران آن، همانند حزب نازی آلمان، لباس های متحدالشکل می پوشیدند و اعضای آن بازوبندهای ویژه ای بر بازو می بستند و رؤسای و رهبران آن را سرور خطاب می کردند.

در سال ۱۳۲۸ دانشجویان عضو «حزب پان ایرانیست» به سرکردگی داریوش فروهر از این تشکیلات انشعبا کردند و با نام حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم به جبهه ملی پیوستند و در صف هواداران نهضت ملی و دکتر محمد مصدق قرار گرفتند. حزب پان ایرانیست از گروه های فعال در جریان کودتای ۲۸ مرداد و در شمار یاران نزدیک کودتاگران آمریکایی بود و اعضای این حزب که اکثراً از عناصر «لومپن» و شرور بودند. در روز ۲۸ مرداد با چماق و قمه و زنجیر و چاقو به جان مردم می افتادند و سوار بر کامیون های ارتشی شعار «خدا، شاه، میهن» را سر می دادند.

واقعیت این است که عمل کرد «حزب سومکا» و حزب «پان ایرانیست» تفاوت چندانی با یکدیگر نداشت و هر دو از یک آبشخور سیراب می شدند و عضویت داریوش همایون در هر یک از این دو تشکیلات، نشان دهنده اعتقادات فاشیستی اوست.

داریوش همایون مدعی است که فعالیت های مطبوعاتی را از سال ۱۳۲۸ شمسی با انتشار مجله هنری جام جم آغاز کرده است.^۱ اما برخی از آثار و کتب، تاریخ، شروع فعالیت های مطبوعاتی او را سال ۱۳۳۴ شمسی می داند.^۲

سالخوردگان و پیش کسوتان مطبوعاتی می گویند که داریوش همایون ابتدا به عنوان مصحح و نمونه خوان در چاپخانه اطلاعات مشغول به کار شد و پس از مدتی کم کم به تحریریه روزنامه اطلاعات راه یافت و از سال ۱۳۳۴ به عنوان خبرنگار در سرویس سیاسی ایران این روزنامه به کار پرداخت.

از آنجا که در آن زمان بسیاری از روزنامه نگاران مستقل در زندان های فرمانداری نظامی و کودتا به سر می بردند و یا ممنوع القلم شده و اجباراً حرفه روزنامه نگاری را رها کرده بودند، کار داریوش

۱. چهره های آشنا، انتشارات کیهان، اردی بهشت ۱۳۴۴ شمسی

۲. چهره مطبوعات معاصر: انتشارات پرس ایجت، سال ۱۳۵۱

همایون خیلی زود «گل» کرد و به سبب فقدان نویسندگان توانا مورد توجه قرار گرفت.

همایون که به هدایت علی جواهرکلام فعالیت حرفه‌ای خبرنگاری و نویسندگی مطبوعاتی را آغاز کرده بود، خیلی زود و از طریق او با شبکه‌های جاسوسی - مطبوعاتی بدامن مرتبط شد و از همان نخستین سال‌های فعالیت، خود را در خدمت محافل و مجامع بیگانه قرار داد. شبکه جاسوسی - مطبوعاتی «بدامن» کلیه فعالیت‌های مطبوعاتی دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد را هدایت و کنترل می‌کرد. براساس نوشته ارتشبد حسین فردوست - متولی امور اطلاعاتی و جاسوسی رژیم پهلوی - وظیفه این شبکه ایجاد وحشت از سلطه کمونیست‌ها در بین مردم و کشاندن جراید ایران به مسیر دلخواه امپریالیسم آمریکا بود.^۱

اعضای این شبکه را افرادی چون علی جواهرکلام، نصرت‌الله معینیان، مصطفی مصباح‌زاده، عبدالرحمن فرامرزی، جهانگیر تفضلی، مهدی میراشرفی و عده‌ای دیگر از کارگزاران درجه اول امور مطبوعاتی رژیم پهلوی تشکیل می‌دادند.^۲

داریوش همایون در جریان همکاری با شبکه جاسوسی «بدامن» و از رهگذر خوش خدمتی، توجه مقامات آمریکایی را جلب می‌کند. این ارتباط موجب می‌شود تا در سال ۱۳۳۹ شمسی زمانی که آمریکا تصمیم به ایجاد سازمان کتاب‌های جیبی گرفت، او را به ریاست این سازمان بگمارد و در سال ۱۳۴۱، پس از گسترش دامنه فعالیت این انتشاراتی و تبدیل کردن آن به انتشارات فرانکلین، داریوش همایون را به سرپرستی آن منصوب کند.^۳

داریوش همایون بسیار متکبر و جاه‌طلب بود و از همان ابتدای جوانی دوست داشت. تا در محیط کارش «رئیس» و «سردسته» باشد. زمانی که ایجاد سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در دستور کار متولیان امور مطبوعاتی و فرهنگی رژیم پهلوی قرار گرفت. داریوش همایون به بازی فراخوانده شد و به عنوان یکی از کارگردانان اصلی این ماجرا در کنار مسعود برزین، سیاوش آذری، رکن‌الدین همایونفرخ^۴ قرار گرفت.

۱. فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی.

۲. فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی.

۳. چهره‌های آشنا، انتشارات کیهان، اردی‌بهشت، ۱۳۴۴.

۴. رکن‌الدین همایونفرخ از سرکردگان طراز اول جریان فراماسونری ایران بود که مسئولیت اداره امور انجمن‌های صنفی و محلی و ادبی را بر عهده داشت و این انجمن‌ها را در جهت اهداف فراماسونری بسیج می‌کرد. نقش او در ماجرای نانوایان

بیانیه‌های منتشره از سوی هیئت مؤسس این سندیکا، خبر از فعالیت شدید داریوش همایون در این عرصه می‌دهد.^۱

او پس از تأسیس سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بیشتر اوقات خود را در خدمت این سندیکا گذاشت و در شمار نزدیک‌ترین دستیاران مسعود برزین اولین دبیر این سندیکا - قرار گرفت. اما کم‌کم، میزان نفوذ و اعتبار داریوش همایون در حوزه سندیکا تا بدان حد افزایش یافت که پس از کناره‌گیری مسعود برزین خودش به عنوان دومین دبیر این سندیکا برگزیده شد. او به غیر از دومین دوره سندیکا که سمت دبیر آن را داشت. در چند دوره دیگر جزو کارگردانان اصلی این تشکیلات بود و به عنوان عضو هیئت مدیره با آن همکاری می‌کرد.^۲

داریوش همایون روابط نزدیک و صمیمانه‌ای با محافل و مجامع وابسته و دیگر گروه‌های قدرت موجود در هرم حاکمیت پهلوی، نظیر جناح صهیونیستی فراماسونری ایران و انجمن بازرگانان کلیمی و آژانس یهود ایران داشت و در سایه این گونه ارتباطات بود که راه خود را به

→

تهران در روزگار نخست وزیری قوام السلطنه، گوشه‌ای از ارتباطاتش را با مجامع و محافل استعماری فاش و اثبات می‌کند. همایون فرخ در سال‌های آخر طی سفری به ایران، کوشید تا چند انجمن ادبی و هنری را در جهت اهداف ضدانقلاب فعال نماید. از جمله این انجمن‌ها می‌توان از انجمن حافظان فرهنگ و هنر، یاد کرد. این انجمن‌ها می‌کوشیدند تا زیر پوشش تجلیل از هنرمندان فعالیت خود را آغاز کنند، که این توطئه با هوشیاری برخی از جراید و افشاگری روزنامه کیهان و هفته‌نامه کیهان هوایی در آن سال‌ها روبرو شد.

مسعود برزین: هم یکی از برکشیدگان محافل استعماری در ایران است. او که زیر نظر مستقیم انگلیسی‌ها در کالج اصفهان تربیت شده بود، با اشاره و صلاحدید آنان به عرصه مطبوعات آمد و با مدد و همراهی یک روزنامه‌نگار وابسته به نام مجید مؤقر فعالیت خود را آغاز کرد. مسعود برزین در سایه همین وابستگی‌ها در عرصه رسانه‌های همگانی رشد کرد. او سال‌ها رئیس روابط عمومی دفتر فرح پهلوی بود و با اشاره رژیم سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات را راه‌انداز کرد و خود به عنوان اولین دبیر آن به اداره امور این سندیکا پرداخت.

برزین در ایام اوج‌گیری انقلاب عهده‌دار امور رادیو تلویزیون ملی ایران شد و به دستور او بود که تلویزیون پخش گزارش ورود امام خمینی را قطع کرد.

سیاوش آذری: هم از نویسندگان و خبرنگاران وابسته به دربار بود. او از ایادی مسعود برزین به حساب می‌آمد و در پناه حمایت او رشد کرد. آذری مدتی به سرپرستی خبرگزاری پارس گماشته شد و اینک همراه با ضدانقلاب سلطنت طلب در آمریکا برای به قدرت رساندن رضا پهلوی تلاش می‌کند. (دفتر پژوهش‌های کیهان).

۱. بیانیه هیئت مؤسس سندیکا و گزارش ارسالی مسعود برزین برای جراید.

۲. انتشارات پرس ایجنت. چهره مطبوعات معاصر، صفحه ۱۴۵ و بولتن و اسناد منتشر شده از سوی سندیکای نویسندگان و خبرنگاران

سطوح بالای رژیم باز کرد.

میزان اهمیت و اعتبار داریوش همایون نزد گروه‌های قدرت، به ویژه آژانس یهود ایران و جناح صهیونیستی فراماسونری به حدی بود که در اواسط دهه ۱۳۴۰، زمانی که صهیونیست‌های ایران ضرورت در اختیار داشتن یک روزنامه پر قدرت و پرتیراژ را احساس کردند و تصمیم به تأسیس روزنامه آیندگان گرفتند، او را نامزد سرپرستی و اداره امور این نشریه کردند.

بر اساس مدارک و اسناد موجود، «آژانس یهود ایران» و جناح صهیونیستی فراماسونری ایران ابتدا امتیاز روزنامه آیندگان را به نام دکتر حسین اهری که از سران این جناح و دارای عنوان استاد ارجمند بود.^۱ و از اعضای مؤسس نخستین کلوب روتاری ایران به شمار می‌آمد.^۲ گرفتند.^۳ و پس از مدت زمانی کوتاه وقتی اطمینان یافتند که داریوش همایون کاملاً در جهت خواست‌ها و برنامه‌های آنان حرکت خواهد کرد، این امتیاز را به او انتقال دادند.^۴ داریوش همایون از سال ۱۳۴۶ رسماً و به طور کامل به آیندگان آمده، و از نخستین روز تأسیس این روزنامه در کلیه امور انتشاراتی آن دخالت کامل و مؤثر داشت.

وی برای سازماندهی روزنامه آیندگان از کمک‌های غلامحسین صالحیار و همکاری دنیای سخن و برخی روزنامه‌ها نظیر ایرانیان، بهره فراوان برد و افراد و عناصر مسئله‌داری چون مسعود بهنود، و سیروس آموزگار، ضدانقلاب فراری و عضو کلوب روتاری^۵ را زیر چتر حمایتی خود گرفت و پس از اینکه غلامحسین صالحیار، برای سازماندهی دفتر مرکزی خبر به تلویزیون ملی رفت. مسعود بهنود را به سردبیری آیندگان گماشت.^۶ داریوش همایون چندسالی هم سیروس آموزگار را به عنوان مدیر روزنامه آیندگان منصوب کرد.^۷ داریوش همایون همه چیز را در خدمت منافع شخصی و فدای قدرت طلبی خود می‌کرد. او از ابتدای دهه ۱۳۴۰ که خود را با گروه‌های قدرت نزدیک کرد، مدام در اندیشه بود که تا به طریقی به دربار راه یابد. بر این اساس روابط ویژه‌ای

۱. اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد سوم، صفحه ۳۱۴.

۲. رزم آرا، رضا، راهنمای کلوب‌های روتاری ایران، بهمن‌ماه ۱۳۵۳ شمسی

۳. چهره مطبوعات معاصر، پرس ایجنت، صفحه ۶

۴. برزین، مسعود: شناسنامه مطبوعات ایران و نیز چهره مطبوعات معاصر، صفحه ۱۴۵

۵. رزم آرا، رضا: اسامی اعضای کلوب‌های روتاری ایران.

۶. چهره مطبوعات معاصر، پرس ایجنت، صفحه ۶

۷. نشریه «روزگار نو»، چاپ پاریس، آبان ۱۳۷۶

با هما زاهدی خواهر اردشیر زاهدی برقرار کرد.

او که می‌دانست از طریق ارتباط با اردشیر زاهدی به قدرت و نفوذ بیشتری در چارچوب هیئت حاکمه ایران دست خواهد یافت، خود را عاشق و شیفته هما زاهدی نشان داد و برای دستیابی به منافع بیشتر، همسر خود را طلاق داد و با هما زاهدی ازدواج کرد.^۱ لیکن چنان که می‌دانیم آه همسر اولش دامن ناجوانمردانه داریوش همایون را گرفت و شادمانی و نشاط خودباختگی همایون چند سال بیشتر طول نکشید و عاقبت زندگی او به فلاکت و در یوزگی انجامید.

داریوش همایون تبلیغات وسیعی پیرامون این وصلت راه انداخت و با بهره‌گیری از نفوذ خود به عنوان یک مدیر روزنامه، خبر ازدواجش را در تمام جراید ایران چاپ کرد و سعی نمود تا از حضور فرح پهلوی و دیگر بستگان شاه در این مجلس، به سود خود بهره‌برداری نماید:

«ازدواج خانم هما زاهدی نماینده مجلس شورای ملی با آقای داریوش همایون، مدیرعامل روزنامه آیندگان که در حضور علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران برگزار شد، از خبرهای جالب هفته گذشته بود، مراسم عقدکنان در منزل اردشیر زاهدی، برادر عروس در حصارک برگزار شد. در این مراسم که به طرز ساده و گرمی برگزار شد، والاحضرت شاهدخت فاطمه پهلوی - سرکار علیه بانو فریده دیبا، و چند تن دیگر از خاندان جلیل سلطنت و شخصیت‌های مملکتی حضور داشتند. شهبانو پس از انجام خطبه عقد، یک عدد سنجاق بسیار زیبا و جالب به عروس هدیه فرمودند.»^۲

خانم زبیده جهانگیری دانستنی‌های خود را درباره روزنامه «آیندگان» و داریوش همایون در کتاب «امیرانی در آئینه خواندنی‌ها» شرح داده و می‌نویسد:

«روزنامه «آیندگان» از همان روزهای انتشارش در سال ۱۳۴۶ به سوژه‌ای تازه برای کارکنان مطبوعات تبدیل گردید. به طوری که بارها و بارها ضمن صحبت با همکاران، می‌شنیدم که می‌گویند «آیندگان» فرزند شرعی و حلال‌زاده «اسرائیل» است و تمام ماشین‌آلات مدرن چاپ و حروف‌چینی آن را «صهیون‌ها» یا از فلسطین اشغالی وارد کرده‌اند و یا به هزینه آنان از اروپا خریداری و به ایران ارسال کرده‌اند.

مدیرعامل آیندگان که ادعا داشت به صورت «شرکت سهامی» اداره می‌شود و به قول امیرانی

۱. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۰/۱۰/۲۹

۲. مجله اطلاعات بانوان، شماره ۷۶۱، مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۶

شرکتی متشکل از چند نفر بی مایه بود، و عملاً با سرمایه و کمک دولت اداره می شد، داریوش همایون بود که به نوشته «محمود طلوعی» در بخش روزنامه نگاران کتابش، در جوانی از فعالیت حزب فاشیستی «سومکا» و نویسنده روزنامه ارگان این حزب بوده و بعدها به استخدام مؤسسه مطبوعاتی «فرانکلین» درآمد و مدتی هم مفسر سیاسی روزنامه «اطلاعات» بود. ولی پیشرفت سریع او از مدیریت «آیندگان» گرفته تا وزارت اطلاعات از زمانی آغاز شد که با هماهنگی خواهر اردشیر زاهدی، ازدواج نمود و به قول رفقای مطبوعاتی از طریق پیوند با بزرگان! سوراخ دعا را پیدا کرد.^۱ داریوش همایون با جاسوسان مستقر در سفارت آمریکا نیز ارتباط نزدیکی داشت و به عنوان یک عامل اطلاعاتی مورد بهره‌برداری آنان قرار می گرفت. در سایه این ارتباطات و خوش خدمتی‌ها و وطن‌فروشی‌ها بود که موفق به دریافت یک بورس تحصیلی از دانشگاه هاروارد آمریکا شد. او با بهره‌گیری از این بورس تحصیلی و زیر این پوشش، دوره ویژه‌ای را پیرامون کارهای جاسوسی و اطلاعاتی در آمریکا و زیر نظر کارشناسان «سیا» گذراند و ظاهراً موفق به اخذ درجه دکترای علوم سیاسی گردید.^۲

پایگاه جاسوسی سازمان "C.I.A" مستقر در تهران، داریوش همایون را جزو رابطین خوب و کسانی که حاضرند به هر قیمت و تحت هر شرایط خدماتی برای دولت آمریکا انجام دهند، دسته‌بندی می کند.^۳ جلد هفتم اسناد لانه جاسوسی آمریکا، حاوی گزارش‌هایی از تماس‌های متعدد داریوش همایون با جاسوسان آمریکایی است. تمام جاسوسانی که با داریوش همایون دیدار داشته‌اند او را شخصیتی باهوش و علاقه‌مند به حفظ رابطه با جاسوسان آمریکایی معرفی کرده‌اند. یکی از جاسوسان آمریکایی در گزارش خود می نویسد:

«... من با داریوش همایون مکالمات جالبی در جریان ماه‌های اخیر و در ارتباط با به راه انداختن روزنامه آیندگان داشته‌ام... او علاقه‌مند به حفظ تماس با ما می‌باشد و من معتقدم که او بسیار فراتر خواهد رفت... و کاملاً باهوش، مطلع و بسیار خوشحال از آشنایی با ما می‌باشد و مایل است که هر چند یکبار ملاقاتی داشته باشد.»^۴

۱. زبیده جهانگیری، شبنم، امیرانی در آئینه خواندنی‌ها، نگارستان کتاب، ۱۳۸۶، تهران.

۲. اسناد لانه جاسوسی آمریکا در ایران، جلد هفتم (رابطین خوب)، صفحه ۱۸

۳. همان جا، صفحه ۱۷ و ۱۸

۴. اسناد لانه جاسوسی آمریکا در ایران، جلد هفتم، صفحات ۱۷ و ۱۸

یکی از مهم‌ترین رابطن‌های آمریکایی که داریوش همایون اکثر اطلاعات خود را از طریق او به پایگاه «سازمان سیا» انتقال می‌داد، بیل میلر نام داشت. همین شخص بود که بورس دانشگاه هاروارد را به عنوان پاداش در اختیار داریوش همایون گذاشت.^۱

داریوش همایون به هنگام تأسیس روزنامه آیندگان از همه گونه حمایت برخوردار بود. وی دیناری پول نداشت، اما سرمایه لازم را عناصر صهیونیست در اختیار او گذاشتند و دکتر مصطفی مصباح‌زاده یک دستگاه چاپ «رتاتیو» را که به نام دخترش نازنین نامگذاری کرده بود، ظاهراً با شرایط سهل و با اقساط بسیار کم و در واقع به صورت کاملاً رایگان به او واگذار کرد. این دستگاه چاپ رتاتیو را دو تن از کلان سرمایه‌داران به نام‌های لطف‌الله حی و صمد رضوان که در شمار کارگزاران طراز اول جناح صهیونیستی فراماسونری ایران و آژانس یهود ایران قرار داشتند، به صورت رایگان و ظاهراً به عنوان پیش‌پرداخت بهای یک سال آگهی ساعت‌های «داماس» و «ناوزر» به دکتر مصباح‌زاده داده بودند.^۲ زمانی که حزب فرمایشی رستاخیز ایجاد شد. داریوش همایون یکی از نخستین کارگزاران مطبوعاتی بود که به این حزب پیوست و تمام توان و قدرت خود و روزنامه آیندگان را در خدمت آن قرار داد. او از یک سو ادعا می‌کرد که عضویت در حزب رستاخیز اجباری است.^۳ و از سوی دیگر تأکید می‌کرد افرادی که به عضویت این حزب درنیایند، نباید توقع هیچ چیز را داشته باشند و مطلقاً نباید به فکر ترقی و پیشرفت باشند.^۴

«... وقتی نخست‌وزیر و دبیر کل حزب یک نفر است، این معنی را دارد که در سطح استان‌ها نیز تمام دستگاه‌های اجرایی در خدمت این حزب هستند. اگر کسانی هستند که حزبی فکر نمی‌کنند، باید بدانند که آینده‌ای در این مملکت نخواهند داشت و باید به فکر خودشان باشند. زیرا موقعیت کنونی کشور ما ایجاب می‌کند که همهٔ آحاد ملت ایران، حزبی فکر کنند. اگر کسی می‌خواهد در این مملکت مسئولیتی داشته باشد و در نظام مملکتی مؤثر باشد، باید حتماً عضو حزب باشد...»^۵

۱. همان مأخذ.

۲. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به شرح حال دکتر مصباح‌زاده در جلد پنجم نیمه پنهان مراجعه شود.

۳. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۷/۶/۴

۴. روزنامه کیهان، همان جا.

۵. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۷/۳/۶

داریوش همایون با این گونه حرف و سخن‌ها در صدد بود تا این مسئله را القا کند که راه زندگی آسوده و راه رشد و ترقی، تنها از کانال حزب رستاخیز می‌گذرد. در این باره یکی از خبرنگاران در یک نشست مطبوعاتی در روزهای پایانی عمر رژیم پهلوی از وی می‌پرسد: «آیا کسانی که از حزب کناره گرفته‌اند می‌توانند فعالیت دولتی داشته باشند؟» و داریوش همان می‌گوید:

«نکته‌ای که شاهنشاه در روز آغاز تشکیل حزب به آن اشاره فرمودند... همین بود که کسانی که این سه اصل را قبول دارند. [منظور نظام شاهنشاهی انقلاب شاه و ملت و قانون اساسی نظام شاهی است] و نمی‌خواهند فعالیت حزبی داشته باشند، نباید توقعی داشته باشند... در این کشور مسئولیت و فعالیت سیاسی از داخل حزب رستاخیز ملت ایران می‌گذرد... وزرا و مقامات مملکتی باید فعالیت حزبی داشته باشند و حزب و دولت به هیچ وجه در ایران از هم جدا نیستند.»^۱

سرانجام پیروی بی‌چون و چرای داریوش همایون از دستورها و پیوند ارتباط با دربار و محافل و مجامع صهیونیستی راه نفوذ هرچه بیشتر وی به دربار را هموار ساخت و موجب شد تا در صف دولتمردان طراز اول قرار گیرد.

زمانی که محمدرضا پهلوی، امیرعباس هویدا، را برکنار کرد و جمشید آموزگار را به این مقام منصوب نمود، داریوش همایون به آرزوی دیرین خود، وزارت رسید و از سوی جمشید آموزگار به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی منصوب گردید.^۲ از آنجا که جمشید آموزگار مقام دبیر کلی حزب رستاخیز را بر عهده داشت با حمایت او داریوش همایون در عرصه این حزب هم رشد کرد و به قائم مقامی حزب رستاخیز دست یافت.^۳

داریوش همایون در این دوران سعی کرد تا به حزب رستاخیز تحرک بخشد و چهره آن را از صورت کاریکاتوری خارج نماید. همایون مدعی بود که تمام تصمیمات مهم مملکتی و برنامه‌های سیاسی باید از طریق این حزب اتخاذ شود و حمایت و تصویب این حزب را پشت و پناه خود داشته باشد. اما تلاشش به جایی نمی‌رسید. او در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید:

«حزب رستاخیز ملت ایران را نباید به صندوق شکایات تبدیل کنیم. بلکه مردم باید بدانند این

۱. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۷/۴/۶

۲. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۶/۵/۱۵

۳. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۶/۶/۳

حزب برای این تشکیل شده است تا علاوه بر پیگیری مشکلات، ریشه‌های فرهنگ سیاسی را در این مملکت محکم کند.^۱

وی معتقد بود که حزب رستاخیز با هدف آماده کردن مردم برای پذیرش فرمان‌ها به وجود آمده است و وظیفه آن وادار ساختن مردم به اطاعت بی چون و چرا از مقامات و اجرای فرمان‌های صادره است:

«... در این زمینه حزب کوشش دارد تا مقامات و مردم را به طور مساوی به اهمیت این فرمان و اجرای صحیح آن متوجه سازد، و از سوی دیگر روحیه عمومی را برای اجرای فرمان، مساعدتر کند.»^۲

داریوش همایون در آستانه تغییر و تحول در هیئت حاکمه آمریکا و ریاست جمهوری جیمی کارتر، تحرکات اولیه مردم مسلمان ایران در سال ۱۳۵۶ را محصول سازش با بیگانگان می‌داند و می‌گوید تا به طور تلویحی قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ را هم به خارجیان پیوند بزند:

«... ۱۶ سال پیش همین اشخاص، همین نتیجه‌ها را از برخی تحولات خارج گرفتند و جنب و جوشی به خود دادند. امروز هم به اتکای حساب‌هایی که روی برخی تحولات خارجی کرده‌اند، تنور آزادی خود، نان طمع می‌پزند.»^۳

و به طور ضمنی روحانیت مبارز که رهبری مبارزات ملت را در دست داشت، از نیروی‌های کمونیست می‌ترساند و حرکت اسلامی آغاز شده به رهبری روحانیت را با دوران مصدق و اوضاع و احوال روزگار ملی کردن نفت مقایسه می‌کند و می‌گوید:

«... آن‌ها که هرج و مرج را برای این جامعه می‌خواهند، امروز هم مانند ۲۵ سال پیش در کار آن هستند که زمینه را برای نیروهای دیگری آماده کنند که پشت سر آن‌ها منتظر فرصت مناسب هستند.»^۴

داریوش همایون در مقام وزیر اطلاعات و جهانگردی، سعی در مهار مطبوعات داشت. او در این عرصه حتی رعایت ظواهر امور را هم نمی‌کرد، به طوری که در نخستین روزهای تصدی مقام

۱. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۵

۲. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۵/۹/۱۸

۳. داریوش همایون: روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۵۶/۴/۹

۴. داریوش همایون: روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۵۶/۴/۹

وزارت، بخشنامه‌ای رسمی و بلندبالا به تمام جراید کشور فرستاد و موارد سانسور را به صورتی کاملاً علنی و مشروح، برای مدیران و سردبیران یادآوری کرد و آنان را مأمور اجرای این بخشنامه ساخت. وی که خود سال‌ها به عنوان روزنامه‌نویس فعالیت کرده و اثرات نامطلوب حضور مستقیم سانسورچیان دولتی را از نزدیک مشاهده کرده بود، به جای اعزام سانسورچیان دولتی به چاپخانه‌ها و دفاتر جراید، نویسندگان جراید را مجبور به «خودسانسوری» می‌کرد. او چندی بعد با وقاحت هرچه تمام‌تر مدعی شد که دولت جدیدی که جانشین حکومت هویدا شده است (دولت آموزگار) کار خود را با برداشتن سانسور از مطبوعات و حذف سانسورچیان از عرصه جراید آغاز کرده است. با هم به گوشه‌ای از دستورالعمل داریوش همایون درباره سانسور توجه کنیم:

«۱- مطالب مربوط به شاهنشاه و شهبانو و ولیعهد و خاندان سلطنتی تنها از مراجع رسمی گرفته شود. همچنین مطالب مربوط به نخست‌وزیر.

... ۶- همه خبرهایی که موجب نگرانی اعتماد عمومی می‌شود، چه نگرانی از وضع اقتصادی و مالی کشور و مؤسسات بزرگ مالی، چه نگرانی مربوط به امور بهداشتی و بیماری‌های واگیردار با احتیاط تلقی شود و پیش از چاپ مورد مشورت با مقامات قرار گیرد...

۸- ... خبرهای مربوط به سوءاستفاده‌های بزرگ و پرونده‌های اختلاس و رشوه‌خواری قبلاً با مراجع مسئول در میان گذاشته شود...

۹- با اصول فکری حزب رستاخیز ملت ایران، نظام شاهنشاهی... انقلاب شاه و ملت... با احترام رفتار شود و اگر انتقادی هست، نه درباره خود آن اصول که درباره شیوه‌های اجرایی باشد...

۲۰- ستون‌های مطبوعات در اختیار نویسندگان و شاعرانی که قصدشان مبارزه با رژیم است قرار نگیرد...»^۱

این اقدام داریوش همایون آنقدر فریب‌کارانه و غیرقابل دفاع و عاری از حقیقت بود که حتی متولیان و کارگزاران مطبوعاتی رژیم پهلوی بر آن خرده گرفتند و هنوز هم آن را به عنوان نقطه‌ای سیاه در کارنامه داریوش همایون مطرح می‌سازند. اسماعیل پوروالی یکی از کارگزاران مطبوعاتی رژیم پهلوی که تا چند سال پیش مجله روزگار نو را با پول و سرمایه‌ای که جعفر رائد^۲ برایش از

۱. روزنامه اطلاعات، ضمیمه ویژه‌نامه سالگرد انقلاب، مورخ ۱۳۵۸/۱۱/۲۱، صفحه ۳، کلیه این سند در روزنامه اطلاعات چاپ شده است.

۲. جعفر رائد در کویت به دنیا آمده، پدرش میرزا علی احقاقی اسکویی نام داشت و رهبر فرقه شیخیه در عربستان، کویت، و

عربستان سعودی اخذی کرد، منتشر می‌شد و خود اسماعیل پوروالی چند سال پیش درگذشت،

→

عراق بود. تحصیلات مقدماتی را در عراق انجام داد و با هدف ادامه تحصیلات عالی به تهران آمد و در دانشکده معقول و منقول سابق (الهیات کنونی) ثبت‌نام کرد. راند در آشفته بازار پس از جنگ جهانی دوم و دهه ۱۳۲۰ شمسی که مقارن با اوج فعالیت‌های تبلیغاتی احمد کسروی و هجوم خصمانه او به اسلام و ارزش‌های اعتقادی مردم ایران بود، جانب او را گرفت و در صف هواداران احمد کسروی درآمد. در سال ۱۳۳۰ که یک عرب مهاجر لبنانی به نام محمدخلیل جواهری با هدف سازماندهی جریان فراماسونری جدید ایران، لژ پهلوی را تأسیس کرد. جعفر راند به او پیوست و به عضویت این لژ که بعداً به لژ همایون تغییر نام داد، درآمد و اندکی بعد به همراه دکتر احمد هومن، ساعد مراغه‌ای، به عنوان اولین گروه از اعضای جریان فراماسونری جدید ایران در پاریس مراسم تحلیف به جا آورده و رسماً در شمار فراماسون‌ها قرار گرفت. جعفر راند پس از فراغت از تحصیلات دانشگاهی و عضویت در فراماسونری به استخدام وزارت امور خارجه ایران درآمد و به عنوان یک دیپلمات فعالیت دولتی خود را آغاز کرد. او در طول دوران خدمت خود به کشورهای عراق، سوریه، اردن، لبنان، یمن و عربستان سعودی رفت. آخرین مأموریت جعفر راند در عربستان سعودی بود. وی در دهه ۱۳۴۰ به عنوان سفیر محمدرضا پهلوی در دربار عربستان سعودی رفت. راند در هنگام اقامت در عربستان سعودی، موفق به ایجاد رابطه‌ای گرم و صمیمانه با ملک فیصل، پادشاه وقت عربستان سعودی شد تا جایی که ملک فیصل شخصاً از شاه خواست تا مأموریت وی را تمدید کند. محمدرضا پهلوی این درخواست را پذیرفت و جعفر راند تا پایان حیات رژیم پهلوی صاحب عنوان سفیرکبیر ایران در عربستان سعودی بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی جعفر راند به انگلستان رفت و در خدمت اهداف جهانی عربستان سعودی فعال شد. او ابتدا یک مرکز جهانی برای تبلیغات عربستان سعودی در لندن ایجاد کرد. و چندین نشریه عرب‌زبان در کشورهای اروپایی سازماندهی کرد. براساس نوشته هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، شماره ۵۳۸ مورخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۵ وی با هدف بهره‌برداری از مسایل نژادی و دامن زدن به اندیشه فاشیستی پان عربیسم به تکاپو برخاست و با توزیع پول و اعتبار، بخشی از ضدانقلاب فراری ایران را در جهت اهداف عربستان بسیج کرد و در نخستین گام «مرکز پژوهش‌های ایران و عرب» را در لندن پایه‌گذاری نمود.

به گواهی همین نشریه، راند در فعالیت‌های پس از انقلاب خود نگاه ویژه‌ای به روزنامه‌نگاران ایرانی ضدانقلاب داشت و به جذب و طلب عده‌ای از آنان همت گذاشت و افرادی چون علیرضا نوری‌زاده، اسماعیل پوروالی و نصیر امینی را به خدمت گرفت. او نشریه عرب‌زبان «الموجز عن ایران» را که به زبان عربی در لندن منتشر می‌شود، راه‌اندازی کرد و زمام امور آن را به علیرضا نوری‌زاده سپرد و پس از آن ماهنامه فارسی زبان «روزگار نو» را به مدیریت اسماعیل پوروالی تأسیس نمود. هفته‌نامه نیمروز نیز از نشریاتی است که بخشی از سرمایه لازم برای انتشار آن را جعفر راند از عربستان سعودی تأمین کرد و در اختیار پرویز اصفهانی گذاشت. براساس اعترافات مدیر «نیمروز» تمام هزینه‌های اولیه انتشار این هفته‌نامه را جعفر راند تأمین کرد و مخارج انتشار ۱۵۰ شماره اولیه این هفته‌نامه را عربستان سعودی پرداخت نمود. جعفر راند در دی‌ماه سال ۱۳۷۳ در لندن درگذشت.

هم‌اکنون برخی از همپالگی‌ها و هم‌فکران راند از سرکردگان فرقه «شیخیه» در ایران هستند و مجامع و محاملی در تهران و در شهر مشهد دارند. از جعفر راند در طی سال‌های گذشته مقالاتی در برخی مطبوعات داخلی به چاپ رسیده است. (نیمه پنهان، صفحه ۲۵)

طی نوشته‌ای با عنوان «دموکراسی ساواک‌پسندانه» در این مورد می‌نویسد:

«از ابتکاراتی که همایون در همان هفته اول آغاز کرد خود، نشان داد این بود که طی یک نامه رسمی که برای روزنامه‌ها فرستاد، موارد سانسور را به آن‌ها یادآور شد و سردبیران روزنامه‌ها را مأمور اجرای آن کرد، و به جای اینکه سانسورچیان را به سراغ روزنامه‌ها بفرستد خود روزنامه‌ها را مجبور به «خودسانسوری» کرد و بعد مدعی شد که حکومت جدیدی که جانشین حکومت هویدا شده، کار خود را با برداشتن سانسور از مطبوعات شروع کرده است.^۱ این ادعای داریوش همایون را جمشید آموزگار هم تکرار کرد و در جلسه علنی مجلس شورای ملی، مدعی حذف سانسور از عرصه مطبوعات ایران گردید. رفتار و قیحانه داریوش همایون و ادعای بی‌ربط جمشید آموزگار در این مورد، موجبات خشم برخی نویسندگان و اعضای تحریریه مطبوعات را فراهم آورد و باعث شد تا این عده دست به یک حرکت اعتراضی هماهنگ بزنند و بیانیه‌ای بر علیه ادعاهای داریوش همایون و جمشید آموزگار و تکذیب ادعای حذف سانسور، انتشار دهند.

متن این بیانیه اعتراض در تحریریه روزنامه کیهان توسط چند تن از روزنامه‌نگاران جوان تهیه شد و پس از امضا توسط نویسندگان دیگر روزنامه‌ها و مجلات، به صورت فتوکپی تکثیر و پخش گردید و برای کلیه خبرگزاری‌های جهانی ارسال شد.^۲

داریوش همایون که انتظار چنین واکنشی را از جامعه کاملاً «ایزوله» شده نویسندگان و خبرنگاران ایرانی نداشت به شدت برآشفته و زمانی که از سوی جمشید آموزگار در مورد مؤاخذه شدید قرار گرفت، به تلاش‌های مذبوحانه‌ای دست زد و یکی از عناصر مطبوعاتی به نام حسین سرفراز^۳ را که دبیر سرویس اجتماعی روزنامه رستاخیز بود، واداشت تا بیانیه‌ای را به امضای خبرنگاران برساند که در آن متن بیانیه قبلی محصول توطئه عده‌ای غیرروزنامه‌نگار و غیرایرانی معرفی و محکوم شده بود...

تلاش حسین سرفراز برای جمع‌آوری امضاء، با شکست مواجه شد غیر از برخی از روزنامه‌نگاران خود فروخته نظیر نصیر امینی.^۴ ستار لقائی و... هیچ‌کس حاضر به تأیید و امضای آن

۱. مجله روزگاران، چاپ پاریس، دی‌ماه ۱۳۷۱، صفحه ۳

۲. بیانیه نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات ایران، خطاب به جمشید آموزگار، نخست‌وزیر، در سال ۱۳۵۶

۳. بیانیه جعلی نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات ایران، خطاب به جمشید آموزگار، نخست‌وزیر.

۴. نصیر امینی نمونه‌ای از روزنامه‌نگاران کلاش و سوءاستفاده‌چی بود که همواره از حرفه روزنامه‌نگاری به عنوان حربه‌ای

نشد. از این روز حسین سرفراز این بیانیه را به امضای کارکنان بخش خدمات روزنامه‌ها، نظیر مستخدمان، نظافتچی‌ها و رانندگان و کارگران اتاق خبر روزنامه رستاخیز و امثال آن‌ها رساند و پس از یک سلسله تبلیغات گسترده و در مقابل دوربین‌های تلویزیون در سرسرای کاخ نخست‌وزیری آن را به جمشید آموزگار تقدیم کرد.

داریوش همایون به پاس این خوش خدمتی، حسین سرفراز را مورد تفقد فراوان قرار داد و مبالغه کلاتی به عنوان پاداش به او پرداخت کرد.

به طور کلی داریوش همایون در ایام وزارت خود، جز مخالفت با روزنامه‌نگاران و تنگ کردن عرصه فعالیت برای آنان کاری انجام نداد. او حتی بسیاری از نویسندگان جرأید را ممنوع‌القلم ساخت.^۱

او پس از انتشار بیانیه نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، نامه‌ای خطاب به جمشید آموزگار نخست‌وزیر نوشت: در آن برنامه‌های وزارت اطلاعات را برای برخورد با این افراد برای او تشریح کرد.

از دیگر اقدامات خائنه داریوش همایون در دوران تصدی وزارت اطلاعات، چاپ مطلبی اهانت‌آمیز با امضای مستعاری فردی موهوم به نام رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات بود.

این نامه که به صورت ناجوانمردانه‌ای به ساحت مقدس مرجع تقلید شیعیان جهان، آیت‌الله خمینی بی‌حرمتی و اساعه ادب کرده بود، خشم همگانی را برانگیخت و موجب شد تا مردم به صورتی خشمگینانه به کوچه و خیابان‌ها بریزند و ضمن حمایت همه جانبه از حضرت آیت‌الله خمینی خواستار مجازات عاملین و دست‌اندرکاران این توطئه شدند.

با انتشار این نامه احمقانه در حقیقت، موتور انقلاب اسلامی ایران که از پانزده خرداد ۱۳۴۲

→

برای باج‌خواهی سود می‌برد. او زمانی که از شهرستان خوانسار به تهران آمد. آه در بساط نداشت، اما در سال‌های آخر اقتدار محمدرضا پهلوی صاحب میلیاردها تومان پول نقد و کارخانجات متعدد بود. وی به مدد اعمال نفوذ و از رهگذر همان باج‌خواهی امر توزیع تغذیه رایگان مدارس تهران را مونیوپل خود کرده بود و هر روز از این رهگذر صدها هزار تومان درآمد داشت. وی هم‌اکنون مدیریت یکی از جرأید ضدانقلاب را در لندن برعهده دارد. ستارلقایی نیز از پیروان فرقه بهائیت است که به دلیل مواضع و رفتار ضدانقلابی از سندیکای نویسندگان اخراج شد. طرفه آنکه هم‌اکنون این دو در لندن با هم پیوند خورده‌اند و نصیرامینی مجله‌اش را در چاپخانه «پکا» که متعلق به ستارلقایی است چاپ می‌کند. (نقل از نیمه پنهان)

۱. بولتن سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات.

روشن شده بود، به حرکت افتاد و در مسیر خود بنیاد رژیم و شاهنشاهی ایران را نابود کرد. زمانی که دست‌اندرکاران رژیم دیدند که خشم مردم، رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را لگدکوب کینه‌قرن‌ها و سالیان خود کرده و عن‌قرب این رژیم بر سرگردانندگان آن آوار خواهد شد، بار دیگر داریوش همایون را به صحنه کشاندند و او از بازداشتگاه خود با هدف کاهش خشم ملت مسلمان ایران طی یادداشتی درباره نامه رشیدی مطلق نوشت:

«مقاله‌ای که در دی‌ماه گذشته در روزنامه اطلاعات با امضای شخصی به نام رشیدی مطلق چاپ شد، مسبوق به سابقه است. چند روز پیش از چاپ مقاله به من تلفن شد که مقاله‌ای است و مقرر شده است که حتماً در روزنامه‌ها چاپ شود. به هر حال در روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ هنگامی که در کنگره حزب رستاخیز ملت ایران در سمت رئیس کمیته اساسنامه سرگرم کارهای مربوط به تجدید نظر در اساسنامه حزب بودم، پاکت سفید رنگی را به من دادند و گفتند که این همان مقاله‌ای است که مقدر است چاپ شود. من چون گرفتار کارهای کنگره بودم، فرصت خواندن مقاله را نداشتم. از اولین روزنامه‌نگاری که نزدیک خود دیدم و خبرنگار اطلاعات بود، خواهش کردم که پاکت را بگیرد و گفتم این مقاله چاپ شود و ایشان گفتند به چشم، اشکالی ندارد.»^۱

اما موضوع به این سادگی‌ها نبود. اصل ماجرا به قداست حضرت امام خمینی در اذهان شیعیان جهان و شرکت صمیمانه اقشار مختلف مردم در سوگ فرزند برومند ایشان یعنی شهید حاج آقا مصطفی خمینی برمی‌گشت. رژیم پهلوی که نمی‌توانست شاهد حضور عاشقانه مردم در مراسم سوگواری فرزند امام خمینی باشد، برنامه ویژه‌ای طراحی کرد و برای شکستن قداست معظم‌له به تهیه و چاپ این نامه توطئه‌آمیز اقدام نمود. رژیم انتظار داشت از این طریق به حضرت امام ضربه بزند، اما این برنامه ثمر معکوس داد و خداوند کید دشمنان را به خودشان بازگردانید. «و مکرو مکرالله، والله خیرالماکرین.»^۲

ماجرا این بود که، عصر روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ (۷ ژانویه) در روزنامه اطلاعات، مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق انتشار یافت که در آن به شدت آیت‌الله خمینی، مورد حمله و اهانت قرار گرفته بود. متن مقاله مزبور بدین شرح است:

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۰۶۰۷، مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۸.

۲. قرآن مجید، سوره آل‌عمران، آیه ۵۴.

ایران و استعمار سرخ و سیاه. «این روزها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است. استعمار سرخ و سیاهش، کهنه و نویش روح تجاوز و تسلط و چپاول دارد و با اینکه خصومت ذاتی آن‌ها همانند است، خیلی کم اتفاق افتاده است که این دو استعمار شناخته شده تاریخ با یکدیگر همکاری نمایند، مگر در موارد خاصی، که یکی از آن‌ها همکاری نزدیک و صمیمانه و صادقانه هر دو استعمار در برابر انقلاب سفید شاه به خصوص برنامه مترقی اصلاحات ارضی در ایران است. سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ششم بهمن‌ماه ۲۵۲۰ شاهنشاهی استعمار سرخ و سیاه ایران را که ظاهراً هر کدام در کشور ما برنامه و نقشه خاصی داشتند با یکدیگر متحد ساخت، که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای ۱۵ و ۱۶ خردادماه ۲۵۲۲ (منظور ۱۳۴۲) در تهران آشکار شد.

پس از بلوای شوم ۱۵ خرداد که به منظور متوقف ساختن و ناکام ماندن انقلاب درخشان شاه و ملت پایه‌ریزی شده بود، ابتدا کسانی که واقعه را مطالعه می‌کردند دچار یک نوع سرگیجی عجیبی شده بودند،

زیرا در یک جا رد پای استعمار سیاه و در جای دیگر اثر انگشت استعمار سرخ در این غائله به وضوح دیده می‌شد. از یک سو عوامل توده‌ای که با اجرای برنامه اصلاحات ارضی همه امیدهای خود را برای فریفتن دهقانان و ساختن (انجمن‌های دهقانی) نقش بر آب می‌دیدند در برابر انقلاب دست به آشوب زدند و از سوی دیگر مالکان بزرگ که سالیان دراز میلیون‌ها دهقان ایرانی را غارت کرده بودند و به امید شکستن این برنامه و رجعت به وضع سابق است، و پول در دست عوامل توده‌ای و سرگشتگان دیگر سیاسی‌گذارده بودند و جالب اینکه این دسته از کسانی که باور داشتند می‌توانند چرخ انقلاب را از حرکت باز دارند و اراضی واگذار شده به دهقانان را از دست آن‌ها خارج سازند، دست به دامن عالم روحانیت زدند زیرا می‌پنداشتند که مخالفت عالم روحانیت که در جامعه ایران از احترام خاصی برخوردار است، می‌تواند نه تنها برنامه انقلاب را دچار مشکل سازد، بلکه همان طور که یکی از مالکان بزرگ تصور کرده بود (دهقانان زمین‌ها را به عنوان زمین غصبی پس بدهند!) ولی عالم روحانیت هوشیارتر از آن بود که علیه انقلاب شاه و ملت که منطبق با اصول و تعالیم اسلامی و به منظور اجرای عدالت و موقوف شدن استثمار فرد از فرد توسط رهبر انقلاب ایران طراحی شده بود برخیزد. مالکان که برای ادامه تسلط خود

همواره از ژاندارم تا وزیر، از روضه‌خوان تا چاقوکش را در اختیار داشتند وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد هرج و مرج علیه انقلاب روبرو شدند و روحانیون برجسته حاضر به همکاری با آنها نشدند درصدد یافتن یک (روحانی) برآمدند که مردی ماجراجو و بی‌اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و بخصوص جاه‌طلب باشد و بتواند مقصود آنها را تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند. مردی که سابقه‌اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی‌مقام کشور با همه حمایت‌های خاص موقعیتی به دست نیاورده بود در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.

روح‌الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز ۱۵ خرداد شناخته شد. روح‌الله خمینی معروف به (سید هندی) بود. درباره انتصاب او به هند هنوز حتی نزدیک‌ترین کسانش توضیحی ندادند، به قولی او مدتی در هندوستان بسر برده و در آنجا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و به همین جهت به نام (سید هندی) معروف شده است. قول دیگری این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می‌سروده و به نام (هندی) تخلص می‌کرده است و به همین جهت به نام هندی معروف شده است و عده‌ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بوده فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یک معلم بوده است. آنچه مسلم است شهرت او به نام غائله‌ساز ۱۵ خرداد به خاطر همگان مانده است. کسی که علیه انقلاب ایران و به منظور اجرای نقشه استعمار سرخ و سیاه کمر بست و به دست عوامل خاص و شناخته شده علیه تقسیم املاک، آزادی زنان، ملی شدن جنگل‌ها وارد مبارزه شد و خون بی‌گناهان را ریخت و نشان داد، هستند هنوز کسانی که حاضرند خود را صادقانه در اختیار توطئه‌گران و عناصر ضدّ ملی بگذارند.

برای ریشه‌یابی از واقعه ۱۵ خرداد و نقش قهرمان آن، توجه به مفاد یک گزارش و یک اعلامیه و یک مصاحبه کمک مؤثری خواهد کرد. چند هفته قبل از غائله ۱۵ خرداد گزارشی از طرف سازمان اوپک منتشر شد که در آن ذکر شده بود (درآمد دولت انگلیس از نفت ایران چند برابر مجموع پولی است که در آن وقت عاید می‌شد)... چند روز قبل از غائله اعلامیه‌ای در تهران فاش شد که یک ماجراجوی عرب به نام (محمد توفیق القیسی) با یک چمدان محتوی ده میلیون

ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده که قرار بود این پول در اختیار اشخاصی معین گذارده شود. چند روز پس از غائله نخست‌وزیر وقت، در یک مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد (بر ما روشن است که پولی از خارج آمده و به دست اشخاص می‌رسیده و در راه اجرای نقشه‌های بلید بین دستجات مختلف تقسیم می‌شده است) خوشبختانه انقلاب ایران پیروز شد آخرین مقاومت مالکان بزرگ و عوامل توده‌ای درهم شکسته شد و راه برای پیشرفت و تعالی و اجرای اصول عدالت اجتماعی هموار شد. در تاریخ ایران روز ۱۵ خرداد به عنوان خاطره‌ای دردناک از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیون‌ها مسلمان ایرانی به خاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافعشان اقتضا کند با یکدیگر همدست می‌شوند حتی در لباس مقدس و محترم روحانی، احمد رشیدی مطلق»

محافل سیاسی و مطبوعاتی ایران و خارج، تهیه این مقاله سرتاسر احمقانه و بی‌محتوا را به داریوش همایون وزیر تهی مغز اطلاعات کابینه آموزگار نسبت می‌دهند.^۱ داریوش همایون در یادداشت‌هایی که بعدها، در خارج از ایران، درباره علل فروپاشی رژیم پهلوی منتشر کرد، مدعی است که مقاله به دستور شاه در دفتر هویدا تهیه شده است.^۲

1. Stample, "Inside The Iranian Revolution" P. 90 and Rubin, Paved with good Intentions, P. 206

۲. داریوش همایون در توضیح ادعای خود، در زیرنویس صفحه ۹۲ و ۹۳ کتاب «دیروز و فردا» چنین نوشته است: «من شخصاً این پانویس را به تاریخ‌نویسان مدیونم. مقاله روزنامه اطلاعات، که نه نخستین و نه آخرین اشتباه در یک سلسله دراز اشتباهات بود و در آن به خمینی به عنوان نماینده ارتجاع سیاه و دارای اصل و نسب غیرایرانی (هندی) اشاره شده بود، به دستور شاه و در دفتر مطبوعاتی هویدا، وزیر دربار، که قبلاً در نخست‌وزیری بود تهیه گردید، که مرتباً از سال‌ها پیش مقالاتی برای انتشار در مطبوعات تهیه می‌کرد و به چاپ می‌رساند. متن اولیه مقاله، به دستور خود شاه تغییر یافت و تندتر نوشته شد. مطالب اساسی مقاله همان‌ها بود که خود شاه چند سالی پیش در مصاحبه‌ای با یک مجله آمریکایی درباره خمینی گفته بود. مقاله از دفتر وزیر دربار، پس از مذاکره تلفنی خود او برای من، در یک کنگره حزبی فرستاده شد و من، در شرایطی که امکان خواندن مقاله هم نبود، آن را تقریباً بلافاصله به خبرنگار اطلاعات، که اتفاقاً در آن نزدیکی‌ها بود دارم. روزنامه اطلاعات که نگران موقعیت خود در قم بود، پس از تماس گرفتن با وزیر اطلاعات و جهانگردی و نخست‌وزیر و تأیید مطلب (که با توجه به دستور شخص شاه، امری طبیعی و خودبه‌خود بود) دست به انتشار مقاله زد. هیچ فشار خاصی بر روزنامه نیامد و همین حقیقت، که مقاله مانند مقالات پیشمار پیش از آن از سوی وزارت دربار و نخست‌وزیر پیشین فرستاده شده بود، برای چاپ آن کفایت کرد، علاوه بر آنکه به تأیید مقامات بالای دولت هم رسیده بود.

مقاله، در گوشه‌ای از روزنامه اطلاعات چاپ شده و عده کمی (از جمله خود من) آن را خواندند. بیشتر مطالبی که درباره آن مقاله بر زبان‌ها افتاد، اغراق‌آمیز است. شرحی هم که چند روزی پس از استعفای کابینه آموزگار توسط یکی از نویسندگان

←

اقدام خائنانه داریوش همایون در چاپ نامه رشیدی مطلق و تلاش برای برقراری سانسور و ممنوع‌القلم ساختن عده‌ای از نویسندگان جرآید موجب شد تا سندیکای نویسندگان ایران چند ماه بعد از گسترش اعتراضات مردمی طی بیانیه‌ای رسمی علیه او اعلام جرم کند.^۱

این اقدام سندیکا عملی فرصت طلبانه بود، زیرا تا زمانی که داریوش همایون بر مسند قدرت بود و به عنوان وزیر اطلاعات اختیار مطبوعات را در دست داشت، اعضای هیئت مدیره سندیکا هیچ حرکتی بر علیه او انجام ندادند. اما به محض اینکه از کار برکنار شد و محمدرضا عاملی تهرانی، به جای او به مقام وزارت اطلاعات منصوب شد، کارگزاران سندیکا دست به کار شدند و برای اینکه خود را هم صدا و همگام با ملت مسلمان ایران نشان بدهند، علیه داریوش همایون اعلام جرم کردند. روزنامه کیهان خبر اعلام جرم سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات را این گونه منعکس ساخت. «سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات علیه داریوش همایون اعلام جرم کرد و او را متهم به نقض قوانین و زیر پا گذاشتن حقوق انسانی و تجاوز از حدود اختیارات قانونی یک وزیر نمود... سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات (همایون) را به چندین مورد خلاف متهم کرده است که این موارد عبارتند از:

۱- برقرار ساختن سانسور در مطبوعات و سلب آزادی.

۲- جلوگیری از نشر حقایق.

۳- ممنوع‌القلم ساختن جمعی از نویسندگان.

→

روزنامه اطلاعات در آن روزنامه نوشته شد و همه مسئولیت را به گردن وزیر اطلاعات و جهانگردی وقت (این نویسنده) انداخت، پر از مطالب غیرواقعی بود. خود آن نویسنده، بعداً با توجه به آگاهی دست اول خود و استناد به حقایق که از دادرسی‌های دادگاه انقلاب فاش شده بود، مقاله‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی نوشت و واقعیت را کم و بیش، چنانکه در اینجا آمده است، بیان کرد. علت آن بود که دشمنانش خود او را مسئول آن مقاله قلمداد کرده بودند. در خود روزنامه اطلاعات نیز، چند هفته‌ای پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی، نویسنده دیگری موضوع مقاله مورد بحث را، به همین صورت که در اینجا آمده، شرح داد.

در دوران پس از سقوط رژیم، هرگونه توضیحی از این دست، مایه ناتوانی بیشتر رژیم و لطمه خوردن به خود شاه می‌شد. از این رو، من هیچ پاسخی به اتهامات اطلاعات ندارم و به رئیس دفتر مخصوص شاه نیز گفتم که خاطر شاه را از این بابت مطمئن سازد که واقعیات مربوط به چاپ آن مقاله محفوظ خواهد ماند. اکنون دیگر آن ملاحظات در میان نیست.» داریوش همایون: «دیروز و فردا» یادداشت‌های داریوش همایون، ۱۳۶۰.

۱. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۵

- ۴- صدور دستور انتشار مطالب غیر واقعی در مطبوعات.
 - ۵- مجبور ساختن مطبوعات به انتشار مقالاتی علیه شخصیت‌ها و مقامات ملی و مذهبی.
 - ۶- کارشکنی در انجام امور سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات.
 - ۷- تهیه و جمع‌آوری امضای اجباری به منظور واژگون نشان دادن حقایق.
 - ۸- اقدام به تعطیل اجباری صندوق رفاه نویسندگان و خبرنگاران.
 - ۹- جلوگیری از انتشار مطبوعاتی که سابقه انتشار در پایتخت و شهرستان‌ها دارند.
 - ۱۰- اقدام به اعمال و رفتاری که مآلاً و در تحلیل نهایی مانع اعتلای مطبوعات و ایفای وظایف سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در اجرای مفاد اساسنامه این سندیکا است.^۱
- انتشار مقاله روزنامه اطلاعات با واکنش فوری محافل مذهبی قم روبرو شد. روز ۱۸ دی‌ماه، طلاب حوزه‌های علمیه قم درس را تعطیل کردند و با برپایی تظاهرات در خیابان‌ها و سر دادن شعارهایی به سود آیت‌الله خمینی و علیه دولت به طرف منازل مراجع و روحانیون رفتند. عصر آن روز «اطلاعات» را در روزنامه‌فروشی‌ها پاره کردند و علیه مدیر و نویسندگان آن شعار دادند. فردای آن روز (۱۹ دی) طلاب و گروهی از مردم قم در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند. بازار تعطیل شد. در چند نقطه بین مردم و مأمورین انتظامی زد و خورد روی داد. مردم به محل حزب رستاخیز حمله کردند. پلیس برای متفرق کردن تظاهرکنندگان نخست چند تیر هوایی شلیک کرد. سپس به روی آن‌ها آتش گشود و در پایان زد و خورد، چهارده تن کشته و عده زیادی مجروح شدند. شماری از روحانیون دستگیر و تبعید گردیدند.^۲
- روز ۲۰ دی‌ماه نیز، برخوردهایی پراکنده بین مأمورین انتظامی و مردم روی داد. خبر کشتار قم، با اعتراض مردم در دیگر شهرها، به خصوص تبریز، اصفهان و مشهد روبرو شد. حادثه قم، علی‌رغم قتل و مجروح شدن گروهی از مردم و دستگیری و تبعید شماری از روحانیون و طلاب، پایان نیافت و دامنه اعتراض علیه رژیم و ناآرامی به شهرهای دیگر در سراسر ایران کشیده شد. پلیس و نیروی‌های ارتش، در مقابله با ناآرامی‌های فزاینده به زور متوسل شدند. ولی دامنه تظاهرات منجر به برخوردهای تازه و در نهایت خون‌ریزی بیشتر گردید.

۱. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۵

۲. برخی از تبعیدشدگان این افراد بودند: فهیم کرمانی، ناصر مکارم شیرازی، حسین نوری، گرامی، محمد یزدی، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، شیخ علی تهرانی، محمدجواد حجتی کرمانی، ربانی املشی، خلخالی، ربانی شیرازی، معادیخواه.

اعتراض به مقاله روزنامه اطلاعات، منحصر به محافل مذهبی قم و طلاب حوزه‌های علمیه قم نبود و قشرهای وسیعی از مردم ایران را برانگیخت. مراجع و روحانیون، مدرسین و گروهی از طلاب علوم دینی در سراسر ایران، با صدور اعلامیه‌هایی به مطالب اهانت‌آمیز روزنامه اطلاعات اعتراض کردند و اقدام دولت را در کشتار مردم قم محکوم نمودند. در اعلامیه‌ای که بیش از یکصد تن روحانیون آن را امضا کرده بودند،^۱ گفته شده بود.

«... مطلب اهانت‌آمیز روزنامه اطلاعات در صفحه ۷ روز شنبه دی ۱۳۵۶ مطابق ۲۷ محرم ۱۳۹۸ به مقام شامخ روحانیت و مراجع عالیقدر تقلید، مخصوصاً آیت‌الله العظمی آقای خمینی دام ظللهم موجب تأسف عمیق قاطبه مسلمانان گردید. اقدامات آقایان مراجع عظام و مدرسین و طلاب علوم دینی در قم به تعطیل دروس و اقدام درخور تحسین مردم متدین و غیور قم، به تعطیل عمومی به عنوان ابراز انزجار از مندرجات روزنامه و تجلیل از مقام شامخ روحانیت و مراجع شیعه، موجب کمال قدردانی است. جای کمال تأسف است که مقامات مسئول به جای اقدام جدی برای تنبیه توهین‌کنندگان، جسورانه به روی مردم مسلمان و بی‌پناهی که برای ادای وظیفه دینی و وجدانی خود در قم اقدام کرده‌اند، آتش گشوده و جمعی بی‌گناه را مقتول و مجروح و متأسفانه مطلب در جراید تحریف و به گونه دیگری وانمود شده است. ما ضمن محکوم کردن این عمل وحشیانه و ضد انسانی، این حوادث ناگوار را به پیشگاه مقدس حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا فداه و مراجع عالیقدر و عموم مسلمین بخصوص مردم مسلمان و غیور قم و بالاحص خانواده‌های داغ‌دیده تسلیت عرض می‌نماییم و الی‌الله‌المشتکی. به تاریخ سلخ محرم الحرام ۹۸.»^۲

کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر در نامه‌ای که به تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۵۶ خطاب به نخست‌وزیر، که رونوشت آن به دبیر کل سازمان ملل فرستاده شد، به مقاله مندرج در روزنامه اطلاعات و اهانت به آیت‌الله خمینی اعتراض کرد:

«جناب آقای نخست‌وزیر، در صفحه ۱۷ شماره ۱۵۵۰۶ روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق (که به

۱. این افراد جمعی از امضاءکنندگان اعلامیه بودند: سیدعلی اصغرخویی، محمدباقر آشتیانی، احمد الحسینی شهرستانی، مرتضی مطهری، محی‌الدین انواری، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدرضا مهدوی کنی، محمد امامی کاشانی، مصطفی ملکی، محمدعلی موحدی کرمانی، سیدمحمد موسوی خوئینی، سیدمهدی امام جمارانی، صادق خلخالی، سیدمهدی لاله‌زاری.

۲. این اعلامیه، از تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، صفحه ۶۸ نوشته شد.

نظر می‌رسد نامی مجهول و مستعار است) انتشار یافت که طی آن ساحت ارجمند پیشوای معظم و مورد علاقه خاص شیعیان، حضرت آقای روح‌الله خمینی مورد افترا و اهانت و هتک حرمت قرار گرفته بود، به طوری که برای تمامی مردم مسلمان ایران، بسی طاقت‌فرسا و گران آمده و نفرت و انزجار عمومی را برانگیخت. در شهرستان قم، که از مراکز مهم روحانیت شیعه و محل تجمع و تربیت طلاب و علمای دین است و آیت‌الله خمینی یکی از مراجع و اساتید آن بوده‌اند، مقاله مذکور موجب تحریک و تنفر بیشتر مردم گردید. مجالس درس و بحث علمی و مذهبی روزهای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه به عنوان اعتراض تعطیل شد. مردم عصر روز ۱۹ دی‌ماه برای دعا و عقده‌گشایی به حالت اجتماع و با کمال متانت و آرامش به سمت حرم و خانه یکی از آقایان علماء به حرکت درآمدند ولی در مسیر خود از جنوب به شمال شهر، بدون هرگونه علت موجهی با ممانعت خشونت‌آمیز افراد پلیس مواجه شدند. [...] پلیس بدواً به ایراد ضرب با چوب و باتون متوسل می‌گردد و سپس بیرحمانه به روی مردم بی‌پناه و بی‌گناه آتش می‌گشاید که در همان لحظه‌های اول هشت نفر در مقابل مدرسه حجت کشته می‌شوند و سپس طی مدت تیراندازی که هدف آن ایجاد رعب و ترس و سرکوبی مردم بوده، ده‌ها نفر به خاک و خون کشیده می‌شوند و سطح خیابان‌ها از عده زیادی کشته و مجروح پوشیده می‌شود.^۱

در بخش دیگری از این نامه آمده است که:

«آقای نخست‌وزیر، در کشوری که با اجازه قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد و می‌تواند آزادانه مجامع و اجتماعات مسالمت‌آمیز تشکیل دهد و به عنوان عضو اجتماع از حق امنیت اجتماعی برخوردار شود، چرا از یک حرکت مسالمت‌آمیز جلوگیری می‌کنند؟ در کشوری که هیئت حاکمه و حزب واحد دولتی آن مدعی هستند که ملت ایران پشت و پناه آن‌هاست، چرا مقامات دولتی از کمترین حرکت و اجتماعی مردم چنان دستخوش وحشت و اضطراب می‌گردند که به چوب و چماق و مسلسل متوسل می‌شوند؟ در پایان نامه، کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر از دولت خواستار تعقیب و مجازات نویسنده مقاله و عمال کشتار مردم قم شده بود.

رژیم پهلوی در هنگامه اوج‌گیری انقلاب اسلامی و برای منحرف ساختن اذهان عمومی، گروهی از دولتمردان را که نامشان به دلیل آلودگی به فساد و سوءاستفاده از قدرت بر سر زبان‌ها بود،

۱. اعلامیه کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر، به تاریخ ۲۱ دی‌ماه ۱۳۵۶.

بازداشت کرده و روانه زندان نمود. کارگزاران رژیم در این اندیشه بودند تا با راه انداختن خیمه شب‌بازی و محاکمات نمایشی، توجه مردم را به دادگستری و محاکمه رجال معطوف نمایند و برنامه‌ای را که علی‌امینی در زمان نخست‌وزیری خود انجام داد و افرادی چون سپهبد حاج‌علی کیا، رئیس رکن دوم ارتش و خانم علامیر دولو، سلطان خاویار جهان و عده‌ای دیگر را به اتهام سوءاستفاده و اختلاس دستگیر کرد و با مانور در اطراف آنان و جرائم ارتكابی‌شان، مدت‌ها ذهن و اندیشه مردم و افکار عمومی را کاملاً منحرف ساخت، دوباره تکرار نماید. از این رو افرادی چون امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، سرهنگ عبدالعظیم ولیان و وزیر زورگوی اصلاحات ارضی و نایب‌التولیه آستان قدس رضوی به هنگام تخریب املاک اطراف حرم مطهر - ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس سازمان اطلاعات و امنیت - رحیم علی خرّم، مقاطعه‌کار بزرگ شهرداری تهران و عده‌ای دیگر را زندانی کرد. داریوش همایون هم در میان این گروه از بازداشت‌شدگان بود و اتهام اصلی او انتشار نامه جعلی احمد رشیدی مطلق بود. وی قرار بود به این اتهام محاکمه شود تا به این ترتیب اذهان عمومی آرام شود، ولی طوفان انقلاب فرصت اجرای این خیمه‌شب‌بازی را به کارگزاران رژیم نداد و بنیاد آنان را ویران کرد. داریوش همایون مدتی پیش از این بازداشت با کمال وقاحت در پیشگاه مردم حاضر شده و به دروغ گفت:

«دولت در کمال قدرت بر اوضاع مسلط است. تمام کسانی که به امور وارد هستند متوجه‌اند که جای هیچ‌گونه نگرانی نیست، ما وارد یک جریان گسترش آزادی‌های سیاسی در کشور شده‌ایم و بروز این‌گونه اغتشاشات و آشوب‌ها تا حدودی نتیجه گسترش آزادی‌هاست و کاملاً حساب شده است.»^۱

به نظر می‌رسد حساب کار از دست داریوش همایون و بسیار دیگر آنچه‌انچنان در رفته بود که خود نیز نمی‌دانستند که چه واقعه‌ای در انتظارشان است و چه آینده‌ای را برایشان رقم خواهد زد. همایون در شامگاه ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، زمانی که مردم و نیروهای انقلاب، پادگان «جمشیدیه» تهران را تسخیر کردند، از زندان فرار کرد و پس از تحمل مدت‌ها دربدری و زندگی مخفی از ایران گریخت و خود را در پناه اربابان صهیونیست جای داد. وی از نخستین روز فرار از ایران، به صورت دائم مشغول فعالیت‌های ضدانقلابی بود و در کسوت یکی از رهبران ضدانقلاب خارج از کشور به ایفای نقش در نمایش‌های خائنانه مشغول بود. داریوش همایون وابسته به جریان سلطنت‌طلب

۱. روزنامه کیهان: مورخ ۱۳۵۷/۵/۲۴

بوده و مدت‌ها برای به قدرت رساندن دوباره خاندان پهلوی به عنوان جیره‌خوار رضا پهلوی فعالیت می‌کرد و به زعم خود... نظریه پرداز... جناح راست اپوزیسیون خارج از کشور قلمداد می‌شد.^۱ او معتقد بود «پادشاهی مشروطه گرایش مسلط در میان ایرانیان خارج است»^۲ و در انتظار آنچنان تئوری مبارزه‌ای بود که عاری از استراتژی پیکار مردمی باشد.^۳ داریوش همایون تا مدت‌ها خود را قیم مشروطه‌خواهان و دست راست رضا پهلوی تلقی می‌کرد. به طوری که در سفری به اردن او نیز به همراه اردشیر زاهدی در کنار رضا پهلوی حضور داشت.^۴

اما بعداً مایوس و ناامید دست از حمایت رضا پهلوی برداشت. ولی همچنان خود را هوادار مشروطه سلطنتی وانمود می‌کرد و پس از رحلت حضرت امام خمینی گفت:

«من شخصاً چون طرفدار پادشاهی هستم، فکر می‌کنم که سلطنت مشروطه در ایران امروز، بیش از هر وقت، بخت پیروزی دارد.»^۵

همین طرفدار و مدافع «مشروطه سلطنتی» یا «سلطنتی مشروطه» اندکی بعد رنگ عوض کرده و به رژیم سلطنتی محمدرضا شاه پشت کرده و او که از وابستگان دربار محمدرضا شاهی بود، در تحلیل جامعی که پیرامون علل فروپاشی رژیم پهلوی به عمل آورده، قضاوت کرده، در بخش بررسی اقتصادی و پیشرفت، عوامل عمده‌ای که منجر به ورشکستگی سیاسی ایران گردید، با ذکر دلایل مستند، توضیح داده و در پایان بررسی خود چنین گفته است.

«... با همه درآمدهای نفت و تعهد واقعی رهبری سیاسی به توسعه، هیچ یک از هدف‌های اقتصادی، تحقق نیافت. بدون تزریق میلیاردها درآمد نفت، به بهای خشکاندن سریع چاه‌های نفت، نمی‌توانست روی پای خود بایستد.

صنعت آن تاب ایستادگی در برابر رقابت خارجی نداشت، کشاورزی، هر سال سهم کمتری از نیازهای ملی را برمی‌آورد. بودجه و موازنه پرداخت‌هایش، کسری داشت. تورم، شیرازه جامعه را از هم می‌گسست و اکثر مردمش در روستاها و زاغه‌های شهرها، هیچ چیز در حد مناسب و کافی نداشتند. این اقتصادی بود که تنها از عهده هزینه‌های روزافزون و دور از تناسب تسلیحاتی

۱. کیهان سلطنت طلب، چاپ لندن، شماره ۱۹۴، مورخ ۱۳۶۷/۱/۱۸

۲. کیهان سلطنت طلب، چاپ لندن، شماره ۱۹۴، مورخ ۱۳۶۷/۱/۱۸

۳. همان جا.

۴. کیهان سلطنت طلب، چاپ لندن، شماره ۶۰۷، مورخ ۱۳۷۰/۳/۳

۵. مصاحبه داریوش همایون با رادیو بی بی سی، لندن، مورخ ۱۳۶۸/۳/۱۵

برمی آمد. [...] یک نخست وزیر، لاف می زد که بودجه ایران از آمریکا بزرگتر است. صرف نظر از نادرست بودن این ادعا، خود این گفته نشان می دهد که گمراهی تا چه حد بوده است. [...] از همه نامربوط تر، تولید ۲۳ هزار مگاوات نیروی برق هسته ای، با هزینه ده ها میلیارد به دلار و ریال، آن هم برای کشوری که ذخایر گاز ثابت شده اش ۵۰۰ تریلیون پای مکعب است و روستاهایش به سبب نبودن اعتبارات نمی توانستند راهی به شهرها بکشند!

همه این ها، هدر رفتن میلیارد ها دلار، در چاه بی بن یک دستگاه ناآگاه و گل و گشاد بود، و باز داشتن مردم از به کار انداختن همه نیروها و استعداد های خود و ایجاد روح همبستگی در میان آنان، که اداره نگاه داشتن کشور و دستاوردهای آن را تقویت کنند، تا از فرط سرخوردگی و کینه و نادانی، دست به خودکشی ملی نزنند.

در پایان این بررسی، به نقل قول چهار تن از مردان مؤثر دوران ۲۵ ساله پس از ۱۳۳۲ که هر یک نماینده راستین بخشی از آن بودند می پردازیم:

امیراسدالله علم: برای اداره کردن ایران دو چیز لازم است، زور زیاد و عقل کم.

امیرعباس هویدا: من هرچه کارشناسان اقتصادی بگویند، وارونه اش را عمل می کنم.

منصور روحانی: ما پول داریم و می توانیم مسایل خود را بخریم.

یک سرمایه دار بزرگ صاحب صنعت: ایرانی سالی ۲۰ میلیارد دلار درآمد نفت دارد و ۲۰۰ مرد پول ساز، از این ۲۰ میلیارد .. میلیون سهم من است. داریوش همایون.^۱

داریوش همایون که ادعا می کرد برای فرار از کشور توان تهیه صد هزار تومان پول را نداشته است، در خارج از کشور بودجه و اعتبار کلانی را در اختیار گرفت و به مدد محافل و مجامع ضدانقلابی هوای فعالیت مطبوعاتی به سرش افتاد و به سودای جمع آوری هوادار، هفته نامه «آیندگان» را به سردبیری هوشنگ وزیری در لوس آنجلس انتشار داد. همایون این اقدام را در سال ۱۳۶۹ انجام داد ولی کارش با استقبال مواجه نشد و هفته نامه «آیندگان» پس از ۱۶ شماره تعطیل گردید.^۲ داریوش همایون سردمدار بسیاری از اقدامات گروه های سلطنت طلب است. و دوران دیکتاتوری خاندان پهلوی را در شمار بهترین ادوار تاریخی ایران ارزیابی کرده و می نویسد:

«... ۵۷ سال از تاریخ ایران که مشروطه خواهان مسئول آن بوده اند، بهترین دهه های تاریخ،

۱. داریوش همایون: دیروز و فردا، انتشارات خارج از کشور، ۱۳۶۰، صفحه ۲۸.

۲. شناسنامه نشریات فارسی زبان خارج از کشور، ناشر مرکز تحقیقات رسانه های وزارت ارشاد، صفحه ۹.

دستکم در چهار سده پیش از آن است.»^۱

او علی‌رغم این باور، اعتراف می‌کند که در دوران چنین حکومتی «یک روز گفتار یک رادیو انگلیسی یا مقاله یک روزنامه آمریکایی، رژیم ما را می‌لرزاند و به آستانه سقوط می‌برد.»^۲ داریوش همایون با حسرت و درماندگی بسیار متعجب است از اینکه چرا اکنون «دیگر گلوله‌باران ناوگان و حملات هلیکوپترهای آمریکایی هم تأثیری در سقوط رژیم ندارد.»^۳ اینجاست که باید از زبان حافظ به داریوش همایون گفت:

«خودپسندی جان من برهان نادانی بود.»

ذهن علیل داریوش همایون از تحلیل این نکته که داشتن پایگاه مردمی به معنای واقعی کلمه، حافظ اصلی و رمز بقا و ماندگاری نظام باید باشد، عاجز است. او با هدف آسیب رساندن به جمهوری اسلامی ایران دست به هر تلاشی می‌زند و امضای او در زیر بسیاری از بیانیه‌های ضدانقلاب خودنمایی می‌کند. طرفه اینکه وی که در موقع و مقام وزیر اطلاعات طی بخشنامه‌ای به سانسور رژیم پهلوی رسمیت کامل بخشیده، نویسندگان را مکلف به خودسانسوری کرده و عده‌ای از نویسندگان را به جرم عدم رعایت موازین سانسور، ممنوع‌القوم ساخته بود، اینک در خارج از کشور مدافع آزادی قلم شده و جمهوری اسلامی ایران را مخالف آزادی قلم و اندیشه معرفی کرده و می‌نویسد:

«جمهوری اسلامی به عنوان بزرگ‌ترین مانع رسیدن به مردم‌سالاری است.»^۴

تذبذب و تشویق اندیشه داریوش همایون همچون دورانی که در وزارت اطلاعات و جهانگردی دولت آموزگار نمود یافت در دوران به اصطلاح مبارزه‌اش!! در جمع ضد انقلابیون خارج از کشور نیز ادامه داشت. او در دوره‌ای سخت از طرفداران «استراتژی مبارزه مسالمت‌آمیز» انتقاد کرده و آن‌ها را به دلیل اتخاذ این شیوه مذمت می‌کند و می‌نویسد:

«آن‌ها که به امید دگرگونی آرام و گام به گام رژیم، از این وعده انتخابات تا آن وعده انتخابات نشسته‌اند، بیش از همه آن مردمی را از دست خواهند داد که نه از زندگی آسوده رهبران امثال

۱. هفته‌نامه نیمروز، چاپ لندن، مورخ ۱۳۷۴/۴/۲۳

۲. کیهان سلطنت طلب، چاپ لندن، مورخ ۱۳۶۷/۱/۱۸

۳. همان جا.

۴. هفته‌نامه نیمروز، چاپ خارج از کشور، مورخ ۱۳۷۶/۱۱/۵

نهضت آزادی برخوردارند، و نه از آزادی عمل مخالفان تبعیدی»^۱

و این شیوه را معمّایی می‌خواند به نام «استراتژی مبارزه در حد اجازة جمهوری اسلامی»
برای مبارزان و مخالفان.^۲

اما او چند ماه بعد همگام با تحولات به وجود آمده، معتقد به تئوری استحاله شده و نفوذ در حاکمیت نظام اسلامی را برای براندازی مورد اشاره قرار می‌دهد، چندان که به دموکراسی ایمان آورده! و می‌نویسد:

«باید کوشید گروه قابل ملاحظه‌ای از سران سیاسی و فرهنگی و ملی و آزادیخواه، بر پاره‌ای از اصول کلی توافق کنند و با همکاری سازمان‌های گروه‌های سیاسی در هر حدّی که آن‌ها خود بخواهند، و نیز شرکت دادن رسانه‌های همگانی مخالف رژیم، برای تشکیل حکومت با شرکت افراد و گروه‌هایی از گرایش‌های گوناگون پیشگام شوند»^۳

گرچه فراریان از چنگ ملت خویش به دلیل هراس از ظلم و جور بی‌حدّی که به مردم روا داشتند و اصل شدگان به دامان بیگانگان و صهیونیست‌ها شایستگی تأمل و تدبّر بر محور نظراتشان نیست، ولی جهت اطلاع از عاقبت کار عناصری چون داریوش همایون بد نیست که نظری اجمالی به آخرین بافته‌های ذهنی او بیندازیم. وی تا چندی پیش «استراتژی مبارزه مسالمت‌آمیز بی‌فشارهای کمرشکن بر رژیم آخوندی را»^۴ بی‌ثمر می‌دانست. اما بعداً دریافت که «جامعه مدنی تقریباً به ناگهان هم‌آورد و جایگزین ولایت فقیه شده است و...»^۵ و از همین رو «جامعه مدنی را بزرگترین عامل فروپاشی نظام اسلامی...»^۶ تلقّی می‌کند. از نظر داریوش همایون حقوق بشر، فمینیسم و محیط زیست از جنبش‌های مؤثر در دادن جان تازه به جامعه مدنی است.^۷ بر همین اساس است که اصرار می‌کند:

«اکنون باید مبارزه را به مردم ایران نزدیک کرد... و از فضای سیاسی تبعیدی بیرون آمد و روشن

۱. هفته‌نامه نیمروز، چاپ خارج از کشور، مورخ ۱۳۷۵/۳/۱۱، شماره ۳۶۸.

۲. همان جا.

۳. هفته‌نامه نیمروز، چاپ خارج از کشور، مورخ ۱۳۷۵/۱۱/۵.

۴. هفته‌نامه نیمروز، چاپ خارج از کشور، مورخ ۱۳۷۵/۳/۱۱، شماره ۳۶۷.

۵. همان مأخذ، مورخ ۱۳۷۶/۸/۲۳، شماره ۴۴۲.

۶. همان مأخذ، مورخ ۱۳۷۶/۶/۴، شماره ۴۳۲.

۷. همان جا.

کرد که مأموریت ما چیست؟»^۱

داریوش همایون اصلاً به روی خود نمی‌آورد که، وقتی با هزار فلاکت و مصیبت توانست از پادگان جمشیدیه و در حقیقت از خشم و غضب و کینه ملت بگریزد، جرمش این بود که به مردم ایران خیانت کرده بود. حالا اظهار می‌دارد که:

«در مبارزه برای سرنگونی این نظام حکومتی و جهان‌بینی، ما متحدی جز مردم ایران نداریم.»^۲
او خوش خیالانه تصور می‌کند که مردم ایران چشم به راه او و امثال او نشسته‌اند. داریوش همایون از دعوت مسئولین نظام از ایرانیان مقیم خارج از کشور جهت بازگشت به ایران سوءاستفاده کرده و با گستاخی تمام و همراه با سوءنیت می‌کوشید تا بازگشت ایرانیان را نشانه ضعف نظام جمهوری اسلامی تلقی نماید و ورود آن‌هایی که در سال‌های سختی و مرارت، مردم و سرزمین خود را رها کرده و به دامان بیگانه پناه برده بودند را، نه شرمسارانه، بلکه بازگشتی فاتحانه و طلبکارانه قلمداد کند.

او در این مورد می‌نویسد:

«ایرانیان اگر می‌خواهند برگردند، باید با سرهای افراشته باشند. این رژیم است که به خود پشت می‌کند و حرف‌هایش را پس می‌گیرد. آن‌ها (نادمین سیاسی مقیم خارج) چیزی بدهکار نیستند، حق در همه این سال‌ها با آنان بوده است. آن‌ها به ایران می‌روند تا کمک کنند و آن را از صورت جمهوری اسلامی به در آورند.»^۳

او در همین مقاله کینه و عداوت خود نسبت به جمهوری اسلامی را به صورتی عریان‌تر به نمایش می‌گذارد و می‌افزاید:

«با بازگشت آن‌ها دست ایرانیانی که این سال‌های فراموش‌کردنی را در آن دوزخ زیستند، نیرومندتر خواهد شد. این‌ها هر کدام می‌روند جا را برای حزب‌اللهی‌ها مکتبی‌ها تنگ‌تر می‌کنند. پیکار بر ضد رژیم اسلامی در خارج، از آن‌ها چندان بهره‌مند نبوده است که در بودشان بی‌چیز شود، اما بودنشان در ایران به پیکار کلی کمک خواهد کرد.»^۴

۱. همان مأخذ، مورخ ۱۳۷۶/۷/۲۶، شماره ۴۳۸

۲. همان مأخذ، مورخ ۱۳۷۷/۳/۱، شماره ۴۶۹

۳. کیهان سلطنت طلب، چاپ لندن، شماره ۳۵۵، مورخ ۱۳۷۰/۳/۹

۴. همان کتاب.

آنچه بیش از هر چیز در گفته‌ها و نوشته‌های داریوش همایون به چشم می‌آید، کینه‌توزی صریح و خصومت آشتی‌ناپذیر با نظام اسلامی است. اما برخی روزنامه نگاران و کارگزاران جرأید چشم بر این عداوت می‌بندند و نوشته‌ها و حرف‌های او را به میان مردم برده و به طریقی برایش اعتبار و اهمیت دست و پا می‌کنند که او هرگز شایستگی آن را ندارد.

آخرین نوشته‌ای را که از داریوش همایون قبل از درگذشتش خواندم، نقدی است که بر کتاب «فدرالیسم در جهان سوم» به قلم محمدرضا خوبروی پاک به عنوان «راه سرایش فدرالیسم زبانی» در فصلنامه «ره‌آورد» است که به تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۸۹ (۶ سپتامبر ۲۰۱۰) می‌باشد. داریوش همایون در این نوشته نقدمانند می‌نویسد:

«نظام آخوندی که به تندی در راستای صدامی شدن دگرگشت می‌یابد به علت‌های گوناگون در سرایش سقوط است. می‌باید بر خشم لحظه‌چیره شد و سرتاسر منظره را دید. ایران به اندازه‌ای بزرگ و بنیه مادی و فرهنگی آن به اندازه‌ای نیرومند است که جا برای بالیدن همه جمعیت خود از جمله گروه‌های قومی دارد. اقوام ایران که نیروهایی می‌کوشند بر ضد موجودیت ایران به کار برند از مهم‌ترین مایه‌های قدرت ملی ما هستند. ما از گوناگونی زاینده‌ای برخورداریم و در هر گوشه مرزهای خود امتداد آن اقوام را داریم که پل‌های ارتباطی و بازوهای درازشده اقتصادی و فرهنگی ما خواهند بود. مرزهای زمینی و آبی ایران را شاید هیچ کشور دیگری ندارد. همسایگی با ۱۳ کشور در مسیر یک راه ابریشم تازه با بازار داخلی ۷۰ میلیونی و در مرکز بازاری یک میلیارد و نیمی. این‌ها در یک نظام مردمی که فریاد جوان و پیرش «جانم فدای ایران» است سرمایه‌های کمیابی هستند که به خیره از کف نمی‌باید داد.»^۱

داریوش همایون در روز جمعه هشتم بهمن ماه سال ۱۳۸۹ در ژنو سویس درگذشت.

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

۱. فصلنامه «ره‌آورد» چاپ لوس آنجلس، داریوش همایون، شماره ۹۱/۹۲، تابستان و پائیز ۱۳۸۹، صفحه ۷۵.